۲۲. تعدد قرائات (۱۴۰۲/۰۲/۱۳)

سال تحصیلی (۱۴۰۱-۱۴۰۲) - چهارشنبه، ۱۳ اردیبهشت ۱۴۰۲

- پیشگفتار (خلاصه)
- تحلیلی از عبارت صاحب مفتاح الکرامه
- اختیار القرائه در کتاب مفتاح الکرامه
- تواتر سبع صغری حتی در قرائات متفرده
- لزوم بررسی انتساب قول به تواتر عشر به نهایه علامه در کتاب مفاتیح الاصول
- احتمالی دیگر در عبارت علامه؛ «اجب القرائات عندی...»
- اختلاف روایت حفص و ابوبکر در موارد مبتلا به، دلیلی بر تعدد قرائات
- فضای تلاوت به مرادف و تأثیر آن در ابوعمر بصری
- دفاع محکم مرحوم طبرسی از ابوعمرو در قرائت «ان هذین لساحران»
- توقیفی بودن ترتیب سور و آیات
- وقف توقیفی در قرائت قرآن
- تأثیر معنایی اصول القرائه در لایه‌های بالای زبان

پیشگفتار (خلاصه)

تحلیلی از عبارت صاحب مفتاح الکرامه

به وسط صفحه ششم رسیدیم.

> **و الشهید الثانی أجاب عمّا اشکل علی الرازی کما سمعت بأنّه لیس المراد بتواترها أنّ کلّ ما ورد من هذه السبع متواتر بل المراد انحصار المتواتر الآن فیما نقل من هذه القراءات، فإنّ بعض ما نقل عن السبعة شاذّ فضلاً عن غیرهم کما حقّق فی محلّه من أراد هذا الشأن، انتهی. و قال سبطه بعد نقل هذا عنه: هذا مشکل جدّاً لکن «لکون ظ» المتواتر لا یشتبه بغیره کما یشهد به الوجدان، انتهی. قلت: و کلامه هذا بظاهره قد یخالف کلامه السابق من أنّ الکلّ نزل به جبرئیل .. إلی آخره، فلیلحظ ذلک، علی أنّه ذکر الکلامین فی کتاب واحد و هو «المقاصد العلیة» و الجمع بینهما ممکن. ثمّ إنّه لو تمّ کانت جمیع القراءات متواترة، إذ ما من قراءة إلاّ و بعض ما تألّفت منه متواتر قطعاً کموافق الاجتماع إلاّ أن یقال بأنّ المراد أنّما یفارق غیر السبع السبع لا متواتر فیه بخلاف السبع فإنّما تفارق به غیرها أکثره متواتر. و فیه: أنّ تواتر ما تمتاز به هذه القراءات عن البواقی مع عدم علم أصحابها بعیدٌ کما سمعت مثله فی هذه السبع**
>
> **[1]**

«و الجمع بینهما ممکن. ثمّ إنّه لو تمّ کانت جمیع القراءات متواترة، إذ ما من قراءة إلاّ و بعض ما تألّفت منه متواتر قطعاً کموافق الاجتماع إلاّ أن یقال»؛ این صفحه مطالب خیلی خوبی دارد. هم عبارت دقت دارد و هر چه هم دقت را اضافه کنید ان شالله مطالب جدیدتری ذیل آن به دست میآورید. آدم هر چه جلو میرود باز یک نکات جدیدی که قبلاً نبوده را به دست میآورد. در همین فاصله ماه مبارک چندین نکته خیلی خوب و جالب برای من طلبه که چند سال بحث میکردیم به دست آمد. امروز نمیدانم کدام یک از آنها را بگویم. هر کدام برای من خیلی جالب بوده.خب برای اینکه هم عبارت ایشان را بخوانیم و هم مقام ثالث را ببینیم، حتماً باید برگردیم و آن جاهایی که باید دقت کنیم را دوباره بخوانیم.

«ثمّ إنّه لو تمّ»؛ ظاهراً«تمّ» درست است.**«کانت جمیع القراءات متواترة»؛** احتمالی در ذهن من است که نسبتاً قوی است. اما اینکه شاهد پیدا کنی یا نه، نمیدانم. اگر مسوّده اصلی مرحوم صاحب مفتاح الکرامه پیدا شود، این احتمال در آن هست که دو یا سه قسمت از عبارتشان را بعدا اضافه کردهاند؛ البته دو قسمتش روشنتر است. یعنی وقتی عبارت را مینوشتند، بعد مطلبی به ذهن شریفشان می آمده و آنها را اضافه کردند. کسانی که تصحیح میکنند این را زیاد دیدهاند؛ در حاشیه و در کنار عبارت اضافه میکردند.

قبل از این عبارت فرمودند: «إنّ ذلک لمستبعد جدّاً إلّا أن یقال»، این یکی از آن موارد است. یعنی در سیاق عبارتشان «مستبعد جدا» جلو آمد، بعد فرمودند «الّا ان یقال». این «الّا» سنگینی بود. مفاد مهمی در برداشت. اتفاقا همین «الّا» بود که صاحب جواهر فرمودند «توجس بلداریه». عبارت تندی را علیه این «الّا ان یقال» آوردند. توجسی که ایشان فرمودند معلوم نیست سر برسد. بلکه معلوم است که سر نمی‌رسد. ان شالله بعداً بر می‌گردیم. لذا ایشان این «الّا ان یقال» را بعدا اضافه کرده‌اند. بعد از تأملات و مطالبی که در فضای سنگینی زمان ایشان می آمده.

این یک مورد بود؛ مورد دیگر همین کلمه‌ای است که فرمودند: «والجمع بینهما ممکن». به‌خاطر همین «ثم انه لو تم کان...». این هم شاهد این است که اینکه فرمودند «والجمع بینهما ممکن» بعداً در کنارش اضافه کردند. چرا؟ چون ایشان فرمودند: «قلت کلامه هذا بظاهره قد یخالف کلامه السابق». بعد فرمودند: «علی انه ذکر کلامین فی کتاب واحد». تا اینجا خوب است، به‌عنوان استعجاب هایی است که معمولاً در کلمات علماء هست. مثل «و العجب منه». اما اینکه می‌فرمایند «والجمع بینهما ممکن»، بعد از تاملاتی در آینده آمده و آن را کنار موده خود اضافه کردند که الآن در صفحه آمده است. این احتمال در ذهن من هست. شاهدش هم همینی است که الآن می‌خواهم بخوانم. چون «والجمع بینهما ممکن» با این مفاد «ثم» که دنباله‌روی اشکال قبلی است خیلی توافق تام ندارد.

مورد سوم هم پایین صفحه است؛ «نعم یتجه المنع» است. این را هم احتمال می‌دهم بعداً اضافه کرده باشند. البته احتمال این ضعیف‌تر است. آن چه که احتمالش در ذهن من بیشتر است، همین دو احتمال است؛ «الّا ان یقال» و «الجمع بینهما ممکن».

حال ببینید که چطور می‌خواهند اشکال کنند. اشکال به چه کسی است؟ اشکال به شهید ثانی است. شهید ثانی روی حرفی که صاحب حدائق فرمودند، می‌خواهند به اشکال فخر رازی جواب بدهند. فخر رازی گفت اگر اینها متواتر هستند و همه آنها به حضرت می‌رسند، چرا یکدیگر را نهی می‌کنند؟! اگر هم متواتر نیست که قرآن از متواتر بودن می‌افتد!

شهید ثانی روی عبارتی که در اینجا بود فرمودند: **«لیس المراد بتواترها أنّ کلّ ما ورد من هذه السبع متواتر بل المراد انحصار المتواتر الآن فیما نقل من هذه القراءات»**؛ ما نگفتیم که همه هفت قرائت متواتر است، بلکه به‌معنای این است که آن چه که متواتر است از این هفت تا بیرون نیست. اگر از این هفت تا بیرون برود دیگر از متواتر خبری نیست. اگر متواتری هست در همین هفت تا است. نه اینکه کل این هفت تا متواتر باشند. این جواب شهید ثانی بود، البته روی تلقی‌ای که آقایان داشتند. در جلسات گذشته ما مفصل در این‌باره صحبت کردیم.

خب حال می‌خواهند بگویند که جواب شهید فایده‌ای ندارد؛ یعنی اینکه بگویید «بل المراد انحصار المتواتر الآن فیما نقل من هذه القراءات» فایده‌ای ندارد. می‌گویند اگر منظور این است که برخی از هفت قرائت متواتر نیست ولی بعضی از آن‌ها متواتر است و متواتر در این‌ها هست، خب این چه فرقی کرد؟ شما می‌گویید بخشی از این هفت تا متواتر نیست ولی بخشی از آن‌ها متواتر است، خب سائر قرائات شاذ هم به همین صورت است. قرائت اعمش، ابن محیصن نیز بخش از آن متواتر است و بخشی از آن متواتر نیست. کدام بخش از آن متواتر است؟ آن بخشی که با این هفت قرائت متواتر هستند. مگر شما نمی‌گویید در این هفت تا است؟! خب مشترکات هم متواتر هستند. این چه حرفی شد که شما می‌گویید بخشی از این هفت تا متواتر است و بخشی از آن نیست؟! خب همه قرائات همینطور است.

«ثمّ إنّه لو تمّ»؛ یعنی لو تمّ انحصار التواتر فی السبع مع الشذوذ بعض السبع؛ اگر این جواب شهید سر برسد،**«کانت جمیع القراءات متواترة»**؛ غیر از سبع هم همه متواتر می‌شوند. چرا؟«إذ ما من قراءة إلّا و بعض ما تألّفت منه متواتر قطعاً»؛ کدام از آن بعض است که قطعاً متواتر

است؟**«کمواقع الاجتماع»**؛ آن جایی که همه قراء در آن مشترک هستند. مثال زیاد زدهاند؛ «مالک یوم الدین». در کلمه «الدین» همه متفق هستند. هیچ کسی در آن اختلاف نکرده است. پس هر قرائتی را شما بگویید بخشی از آن غیر متواتر است و بخشی از آن متواتر است. چرا؟ چون همه آنها در «الدین»شریک هستند.

«إلاّ أن یقال»؛ این همانی است که نوعاً به ذهن همه میآید.**«بأنّ المراد»**؛ اینکه شهید ثانی فرمودند متواتر در این هفت قرائت منحصر است، بهمعنای مشترکات آنها نیست. بلکه یعنی**«أنّ ما یفارق غیر السبع السبع لا متواتر فیه»**؛ یعنی جایی که غیر از این هفت تا از قرائت سبع مختلف میشوند، محل افتراق آنها است و در آنها متواتر نیست.

«ان ما یفارق»؛ قرائات شاذه، **«غیر السبع السبع»**؛ آن جایی که با هم مختلف هستند، **«لامتواتر فیه»**؛ متواتر نیست و بلکه انحصار متواتر در سبع است.

«بخلاف السبع»؛ خب شما میگویید در سبع هم که شاذ است؟ میگوییم نه،**«فإنّ ما تفارق به غیرها»**؛ مواردیکه سبع به وسیله آن مورد، با غیر خودش مفارقت میکند،**«أکثره متواتر»**؛ همه آنها متواتر نیست اما اکثرش متواتر است. پس اینکه میگویند: «انحصار المتواتر فی السبع»، یعنی متواتری که در آن اختلاف است، نه متواتر در مشترکات.

«و فیه»؛ میگویند که این جواب درست نیست.**«أنّ تواتر ما تمتاز به هذه القراءات عن البواقی مع عدم علم أصحابها»**؛ اینکه بگویید اکثر محل اختلاف این هفت تا متواتر است،**«بعیدٌ کما سمعت مثله فی هذه السبع»**.

«أنّ تواتر ما تمتاز به هذه القراءات عن البواقی مع عدم علم أصحابها»؛اینکه قراء شاذ به این تواتری که شما میگویید اکثرش متواتر است، علم نداشته باشند، **«بعید کما سمعت مثله فی هذه السبع»**؛ در سطر سوم فرمودند همینی را که در آن جا برای غیر سبع گفتیم برای خود سبع میآید. فرمودند هر کدام از این هفت تا وقتی شروع کردند و متبحر شدند...؛ **«أن أحدهم کان إذا برع و تمهّر شرع للناس طریقاً فی القراءة لا یعرف إلاّ من قبله و لم یر علی طریقة مسلوکة»**؛ طریق او به طریق قبلی بر نمی گردد.**«و مذهب واضح متواتر محدود و إلاّ لم یختص به»**؛ اگر اینچنین نبود به او اختصاص پیدا نمیکرد. خب چرا میگویند قرائت عاصم؟!

«و وجب علی مقتضی الغالب فی العادة أن یعلم به الآخر المعاصر له»؛ قاری دیگر هم باید این قرائت هفتمی را بداند. بین خود هفت تا صحبت بود. **«لاتحاد الفن و عدم البعد عن المأخذ»**؛ همه اینها معاصر بودند. چطور ابوعمر بصری قرائتش متواتر است و این قرائت متواتر را عاصم ندانند؟! این ممکن است؟!**«و کیف نطّلع نحن علی تواتر قراءات هؤلاء و لا یطّلع بعضهم علی ما تواتر إلی الآخر؟ إنّ ذلک لمستبعد جداً»**؛ این اشکال بود. «الاّ ان یقال» جواب مهمی بود. لذا اینکه الآن میگویند «کما سمعت»، به این معنا است که «الاّ ان یقال» بعد از این «کما سمعت» نوشته شده است. احتمالی که من عرض کردم به این صورت شد. یعنی «والجمع بینهما ممکن» بعد از آن آمده است. این «الاّ ان یقال» قبلی هم بعد از آن آمده است. اما عبارت اصلی مسوده این بود: «ان ذلک لمستبعد جدا» و بعد میفرمایند: «والشهید الثانی اجاب». «والجمع بینهما» هم نبوده. در ادامه «ثم انه لو تم... کما سمعت» آمده بود؛ **«کما سمعت»**؛ یعنی استبعاد را قبلاً شنیدید[2]. و حال آنکه «الاّ ان یقال» جواب خوبی بود. حالا ان شاللّه با شواهد بر میگردیم.

«و فیه: أنّ تواتر ما تمتاز به هذه القراءات عن البواقی»؛ مثل قرائت اعمش و... که جزء عشر هستند،**«مع عدم علم أصحابها»**؛ اینکه اصحاب قرائات عشر از این قرائات سبع خبر نداشته باشند و به همین دلیل از آنها مفترق شدند -چون بحث در محل افتراق است-**«بعیدٌ»**؛

بعید است. یعنی بگویید سبع متواتر هستند اما باقی قراء خبر ندانسته باشند و به خلاف متواتر قرائت کرده باشند.**«کما سمعت مثله فی هذه السبع».** این اشکال ایشان تا اینجا است.

---

[1] مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسين)، ج۷، ص۲۱۸

[2]مقرر: عبارت صاحب مفتاح الکرامه قبل از اضافه، طبق بیان استاد به این صورت می‌شود:

قلت: یشیر بذلک إلی الأخبار الواردة فی ذلک کخبر سالم بن سلمة و غیره و کلامه ککلام الشیخ و الطبرسی و الکاشانی‌یعطی وجوب القراءة بهذه القراءات و إن لم تکن قرآناً رخصة و تقیة، و فیه بُعد. و علی هذا فیحمل خبر «الخصال» المتقدّم علی التقیة و کلام الأصحاب و إجماعاتهم علی التواتر إلی أصحابها ال إلیه صلی الله علیه و آله و سلم، و ینحصر الخلاف فیمن صرّح بخلاف ذلک کالشهید الثانی و غیره.

و یؤیّد ذلک ما سمعته عن هؤلاء الجماعة من العامّة و أنّ الظاهر من قولهم أنّ هؤلاء متبحّرون أنّ أحدهم کان إذا برع و تمهّر شرع للناس طریقاً فی القراءة ال یعرف إلاّ من قبله و لم یرد علی طریقة مسلوکة و مذهب واضح متواتر محدود و إلاّ لم یختص به، و وجب علی مقتضی الغالب فی العادة أن یعلم به الآخر المعاصر له، لاتحاد الفن و عدم البعد عن المأخذ. و کیف نطّلع نحن علی تواتر قراءات هؤلاء و ال یطلّع بعضهم علی ما تواتر إلی الآخر؟ إنّ ذلک لمستبعد جداً (~~إلاّ أن یقال إنّ کل واحد من السبعة ألّف طریقته من متواترات کان یعلمها الآخر لکنّه اختار هذه دون غیرها من المتواترات لمرجّح ظهر له کالسلامة من الإمالة و الروم و نحو ذلک. فطریقته متواترة و إن لم تکن الهیئة الترکیبیة متواترة و بذلک حصل الاختصاص و الامتیاز. و إن صحّ ما نقله الرازی من منع بعضهم الناس عن قراءة غیره اشتدّ الخطب و امتنع الجواب.~~)

و الشهید الثانی أجاب عمّا أشکل علی الرازی کما سمعت بأنّه لیس المراد بتواترها أنّ کلّ ورد من هذه السبع متواتر بل المراد انحصار المتواتر الآن فیما نقل من هذه القراءات، فإنّ بعض ما نقل عن السبعة شاذّ فضلاً عن غیرهم کما حقّقه جماعة من أهل هذا الشأن، انتهی. و قال سبطه بعد نقل هذا عنه: هذا مشکل جداً لکن «لکون ظ» المتواتر الا یشتبه بغیره کما یشهد به الوجدان، انتهی. قلت: و کلامه هذا بظاهره قد یخالف کلامه السابق من أنّ الکلّ نزل به جبرئیل .. إلی آخره، فلیلحظ ذلک، علی أنّه ذکر الکلامین فی کتاب واحد و هو «المقاصد العلیة»(~~و الجمع بینهما ممکن~~)ثمّ إنّه لو تمّ کانت جمیع القراءات متواترة، إذ ما من قراءة إلاّ و بعض ما تألّفت منه متواتر قطعاً کمواقع الاجتماع إلاّ أن یقال بأنّ المراد أنّ ما یفارق غیر السبع السبع ال متواتر فیه بخلاف السبع فإنّ ما تفارق به غیرها أکثره متواتر. و فیه: أنّ تواتر ما تمتاز به هذه القراءات عن البواقی مع عدم علم أصحابها بعیدٌ کما سمعت مثله فی هذه السبع.

اختیار القرائه در کتاب مفتاح الکرامه

> **و قد علم مما ذکر حال المقام الثالث. و قد تحصّل من المقامین علی القول الأوّل فی المقام الثانی أنّ کلّ ما ورد إلینا متواترا من السبع فهو متواتر إلی النبی صلی الله علیه و آله و سلم و ما اختلفت الروایة فیه عن أحدهما یعدل عنه إلی ما اتفقت فیه الروایة عن القارئ الآخر، لأنّه لیس بواجب و لا مستحبّ عند الکلّ اتباع قراءات الواحد فی جمیع السوره و لا مانع عندهم من ترجیح بعضها علی بعض لسلامته من الإدغام و الإمالة و نحو ذلک و إن کان الکلّ من عند الله تعالی نعم یتجه المنع إن کان نعم یتجه المنع إن کان المرجّح لإحداهما من الاخری و لم یسمع ذلک إلّا من الرازی و ظاهره الاتفاق علی خلافه[1]**

«و قد علم مما ذکر حال المقام الثالث»؛ می‌خواهم ذهن شما تا پایان مقام ثالث بیاید و برگردیم و دنبال آن را بررسی کنیم.

مقام ثالث چه بود؟ ایشان ده مقام را فرمودند. مقام اول که به بحث ما ربطی نداشت. مقام ثانی این بود: «هل المراد بتواترها تواترها الی ارباب‌ها؟»؛ تنها تا قراء سبعه متواتر است؟ «ام الی الشارع؟»؛ همه اینها از خود پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و جبرئیل است؟

مقام ثالث این بود: **«الثالث: هل هی متواترة بمعنی أنّ کلّ حرف منها متواتر أم بمعنی حصر المتواتر فیها؟»؛** تک‌تک اینها متواتر است؟ یا به این معنا است که آن چه که متواتر است در اینها است؟ نه اینکه خود آنها متواتر باشد.

این مقام دوم و سوم بود. لذا می‌فرمایند با این توضیحاتی که ذیل کلام شهید دادیم، **«و قد علم مما ذکر حال المقام الثالث»**.

«و قد تحصّل من المقامین»؛ حاصل مقام دوم و سوم این است:**«علی القول الأوّل»**؛ خودشان حاشیه دارند که قول اول (و هو التواتر إلیه صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)،**«فی المقام الثانی»؛** مقام ثانی این بود که آیا متواتر به اصحاب است یا نه.

حاصلش این می‌شود که **«أنّ کلّ ما ورد إلینا متواترا من السبع»؛** آن چه که از این هفت قرائت به‌صورت متواتر به ما رسیده،**«فهو متواتر إلی النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم»**؛ یعنی همه را حضرت فرمودند.**«و ما اختلفت الروایة فیه عن أحدهما»**؛ باید «احدها» به‌معنای احد السبع باشد. البته «احدهما» ممکن است به دو راوی چهارده روایت برگردد ولی ظاهراً نسخه تصحیف شده است. هم در در مفتاح الکرامه قدیم و هم مفتاح الکرامه جدید، «احدهما» است.اگر وجه دیگری به ذهن شما می‌آید بفرمایید. من «احدها» می‌خوانم. البته «احدهما» هم مانعی ندارد. مثلا

منظور دو راوی -حفص و شعبه- عاصم منظور باشد. ولی این با عبارت جور نیست که ما «هما» را به اینها بزنیم.

بنابراین درجایی‌که همه از عاصم متفقاً نقل کرده‌اند، متواتر است. اما اگر حفص و شعبه این عیاش در نقل از عاصم با هم اختلاف کردند،**«ولی عدل عنه إلی ما اتفقت فیه الروایة عن القارئ الآخر»**؛ اگر حفص و شعبه در قرائت عاصم اختلاف کردند، این دیگر متواتر نیست. چون دو نفر دوجور نقل کرده‌اند. ما باید سراغ ابوعمرو، یا ابن عامر یا ابن کثیر برویم که در آن‌ها اختلاف نکرده باشند. چون می‌خواهیم تواتر را سر برسانیم.

شاگرد: ظاهراً خلاف فتوا است. یعنی درجایی‌که آن دو اختلاف کردند فتوا داریم که سراغ دیگری برویم؟

استاد: فتوا که اینطور نیست. الآن خودشان خلاف این را از علامه نقل می‌کنند.

شاگرد۲: منظور از «احدهما»، دو راوی هر قرائت نیست؟

استاد: وجهی که من عرض کردم همین بود. ولی با عبارت جور نیست.

ایشان اینطور می‌فرمایند. حال دلیل ایشان را ببینید:

«لأنّه لیس بواجب و لا مستحبّ عند الکلّ اتباع قراءات الواحد فی جمیع السورة»؛ نزد کل علماء نه واجب و نه مستحب است که شما تنها قرائت عاصم را بخوانید. بلکه هر کدام را بخواهید می‌توانید بخوانید. پس درجایی‌که در عاصم اختلاف شد، مثلاً سراغ ابن کثیر می‌رویم که اختلافی نشده است.

«و لا مانع عندهم من ترجیح بعضها علی بعض لسلامته من الإدغام و الإمالة و نحو ذلک و إن کان الکلّ من عند اللّه تعالی»؛ «کل» یعنی کل متواتر من عندالله. اگر اختلاف شد که دیگر متواتر نیست. در ادامه می‌بینید که با کلام بعدی ایشان به چه صورت می‌شود.

«نعم یتجه المنع»؛ منع از اینکه شما بتوانید از این قاری به قاری دیگر بروید.**«إن کان المرجّح لإحداهما»**؛ یعنی قاری‌ای که یکی را بر دیگری ترجیح می‌دهد،«یمنع من الاخری»؛ مثلاً عاصم می‌گوید مبادا قرائت نافع را بخوانید. اگر به این صورت باشد دیگر نمی‌توانیم رجوع کنیم. وقتی عاصم ما را از نافع منع کرده است، درجایی‌که در قرائت خود او اختلاف شد، خب باید چه کار کنیم؟! سراغ نافع برویم؟ درحالی‌که خود عاصم می‌گوید که سراغ او نرویم؟! این ممکن نیست. **«و لم یسمع ذلک إلاّ من الرازی»**؛ادعای منع احد القراء از دیگری تنها از رازی است،**«و ظاهره الاتفاق علی خلافه»**؛ درحالی‌که ظاهر آن‌ها اتفاق بر خلاف ادعای رازی است. یعنی منع نمی کردند. مفصل عرض کردم. شواهدش را قبلاً عرض کردم. در فدکیه هم بود.

از عبارات معروف نافع همین است: هر کسی زند نافع می‌آمد هر قرائتی را که مناسب می‌دید قرائت

می‌کرد. بعد می‌گفتند خودت که مختار داری؟ می‌گفت «أ أحرم نفسی من القرآن؟![2]»؛ یعنی همه آن‌ها قرآن است. اگر کسی بگوید مختار خودت را به من بگو می‌گویم. ولذا فرق اختیار القراء با فتوا همین بود. وقتی مجتهد فتوا دارد فتواهای دیگر را درست نمی‌داند. این جور نیست که بگوید

با اینکه من مجتهد هستم، فتوای هر کسی را خواستی برای تو می‌گویم. ابن جزری[3] توضیح داد و گفت فرق فتوا در فقه با مختار در قرائات همین است؛ وقتی هر قاری مختاری دارد خودش قبول دارد که قرائات دیگر هم نازل شده است. به خلاف فقها که وقتی فتوا دارند یعنی فتوای دیگری خطا است؛ «للمصیب أجران و للمخطئ أجر واحد». اما در اختیار القراء ما مخطی نداریم.

> **قال فی «المنتهی»: و أحبّها إلیّ قراءة عاصم بطریق أبی بکر بن عیّاش و طریق أبی عمرو ابن العلاء فإنّهما أولی من قراءة حمزة و الکسائی لما فیهما من الإدغام و الإمالة و ذلک کلّه تکلّف، و لو قرأ بذلک صحّت صلاته بلا خلاف، انتهی. و ظاهره فیه القول بتواترها إلی النبی صلی الله علیه و آله و سلم. و أمّا القائلون بتواترها إلی أربابها فقط فلا یتجه علیهم إیراد الرازی[4]**

«قال فی المنتهی»: اینجا در تعارف آشکار با فرمایش قبلی ایشان است.این عبارت علامه را اگر در نرم‌افزار بزنید شاید بالای هزار بار بیاید؛ از بس که علماء این عبارت منتهی را تکرار می‌کنند. عبارت مهمی است.

علامه فرمودند: قرائات سبع همه مجزی است و همه متواتر هستند، اما اگر من بخواهم در میان اینها محبوب خودم را بگویم،**«و أحبّها إلیّ قراءة عاصم»**؛ خب عاصم که دو راوی دارد، کدام یکی از آن‌ها را می‌گویید؟**«بطریق أبی بکر بن عیّاش»؛** نه حفص.خب همینی که شما از علامه آوردید به چه معنا است؟ یعنی خود شما می‌گویید علامه می‌فرمایند اگر حفص و ابی بکر دو تا شدند، باز من قرائت عاصم را اخذ می‌کنم. نه اینکه وقتی حفص با ابوبکر اختلاف کردند مجبور شویم سراغ دیگری برویم. همین عبارت علامه در عبارت صفحه قبل ایشان است؛ فرمودند وقتی قرائات مختلف می‌شوند از تواتر در می‌آیند.

---

[1]مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسین)، ج۷،ص۲۱۹

[2]جمال القراء وکمال الإقراء (ص: ۵۳۲)؛ «وکان نافع رحمه الله یقرئ الناس بالقراءات کلها.قال أبو دحْیة المعُلّی بن دحیة: فجئته بکتاب اللیث بن سعد، رحمه الله.لأقرأ علیه،فوجدته یقرئ الناس بجمیع القراءات، فقلت: ای أبارویم أتقرئ الناس بجمیع القراءات؟فقال: سبحان الله العظیم، أأحرم من نفسی ثواب القرآن؟أنا اقرئ الناس بجمیع القراءات حتی إذا جاء من یطلب حرفی أقرأته به.وقال الأعشی: کان نافع یسهل القراءة لمن قرأ علیه إلاّ أن یقول له إنسان: أرید قراءتک، فیأخذه بالنبر فی موضعه، وإتمام المیمات».

[3]النشر فی القراءات العشر (۱/ ۵۱)؛ فإن اختلاف القراء کل حق وصواب نزل من عند الله وهو کلامه لا شک فیه واختلاف القفهاء اختلاف اجتهادی والحق فی نفس الأمر فیه واحد، فکل مذهب بالنسبة إلی الآخر صواب یحتمل الخطأ,وکل قراءة بالنسبة إلی الأخری حق وصواب فی نفس الأمر نقطع بذلک ونؤمن به,ونعتقد أن معنی إضافة کل حرف من حروف الاختلاف إلی من أضیف إلیه من الصحابة وغیرهم، إنما هو من حیث إنه کان أضبط له وأکثر قراءة وإقراء به، وملازمة له، ومیل إلیه، لا غیر ذلک.

[4]مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسین)، ج۷،ص۲۱۹

تواتر سبع صغری حتی در قرائات متفرده

اگر یادتان باشد از مباحثات جلسات قبل به این نتیجه رسیدیم: ذهنیت شهید ثانی برای من طلبه بعد از چندین سال مباحثه برایم واضح است. یعنی اگر از شهید ثانی بپرسید همین را می‌گویند. ایشان می‌فرمایند ما که می‌گوییم «انحصار المتواتر»، منظورمان این است که تمام قرائات و محل های اختلاف در سبع صغری متواتر هستند. سبع صغری همه متواتر هستند. در سبع صغری شاذ نداریم. ببینید عبارات شهید باید معلوم باشد؛ اصطلاحات کلاس ایشان است. در سبع صغری همه حرفها متواتر است. ولو از حرفهایی باشد که بین چهارده یا بیست راوی، به آن متفرد باشد. مثال آن را قبلاً عرض کردم. «کفُواً» بود. در سوره مبارکه توحید که معمترین سوره ای است که محل ابتلاء تمام مسلمین است، چهارده راوی در سبع و نوزده راوی از بیست راوی در عشر، «کُفُؤاً» یا «کُفؤاً» قرائت کرده‌اند و با همزه خوانده‌اند. تنها و تنها حفص از عاصم متفرد به دیگری است. خود ابن عیاش از عاصم «کُفُؤاً» را روایت کرده است اما فقط حفص «کُفُواً» را روایت کرده است. همزه را با واو روایت کرده است. همه هم آن را در نماز می‌خوانند.مرحوم سید در عروه[1] هم یکی را اضافه کردندو آن را خواندیم. فرمودند احتیاط این است که آن قرائت چهارمی نباشد. چون راوی ندارد.

ببینید نزد شهید ثانی حفص در میان بیست نفر متفرد است، اما داخل در سبع صغری است. چون داخل در سبع صغری است ولو حفص متفرد است، اما قرائت او نزد شهید ثانی الی رسول الله ص متواتر است. ما این ذهنیت علماء را نباید تغییر بدهیم؛ اگر می‌خواهید در کنید، خب در کنید وبحث کنید. اما نگوییم شهید ثانی می‌خواهند چیز دیگری بگویند. این واضح و آشکار است که سبع صغری در ذهنیت شهید ثانی متواتر است. خب چرا گفتند «انحصار المتواتر فی السبع» و «ان من السبعه شاذ»؟! قبلاً موارد آن را عرض کردم و از تبیان و غیر آن شواهدی را آوردیم. منظورشان این بود: در سبع کبری و بیش از سبع کبری شاذ پیدا می‌شود. قبلاً مثالهای آن را عرض کردم. همچنین اختلاف علماء در عشر هست. عشر صغری محل اختلاف نبود. شهید اول فرموده بودند. شهید ثانی هم از آن دفاع کردند. دیگران نگفته بودند. عشر کبری را باز شهید اول فرموده بودند اما دیگران قبول نکردند.

بنابراین قبلاً آنها را سه بخش کردیم؛ سبع صغری را تمام علماء قبول کردند. حتی مقدس اردبیلی با دقت هایی که داشتند و زیر بار هیچ حرفی نمی رفتند، قبول کردند. فرمودند «کانه لاخلاف فیه». ولذا علامه می‌فرمایند: «احب القرائات الی ّقرائه عاصم بطریق ابی بکر بن عیاش»؛ یعنی هر چه ابی بکر گفته متواتر است ولو حفص از عاصم غیر از آن را روایت کرده است. حفص هم متواتر است. چون آن چه که حافظ می‌گوید «چهارده روایت»، همه چهارده روایتش متواتر است. نه فقط عاصم. این مبانی این آقایان است. سبع صغری را قبول داشتند؛ که طریق تیسیر و شاطبیه بود.

خود علامه حلی در اجازه نامه مفصلی که به بنی زهره نوشتند، اسمی از تیسیر و دانی و شاطبی نمی‌برند. در اجازه نامه که علامه به بنی زهره دادند فرموده‌اند طریق اجازه قرائت ما به ابن مجاهد می‌رسد؛ نه از طریق دانی. از طریق جناب سید فضل الله راوندی صاحب نوادر. در منطقه کاشان دو

راوندی داریم که معاصر بودند. یکی جناب قطب راوندی است که قبر مبارکشان در صحن است. یکی هم جناب سید فضل الله راوندی که در کاشان هستند. سید فضل الله از بزرگان صاحب اجازه در قرائات بودند. لذا طریقی که علامه حلی به سبعه ابن مجاهد دارند، از طریق همین سید فضل الله

[2] است. از طریق صفي الدين محمد بن معد الموسوي به سید فضل الله راوندی میرسد. این طریق علامه است.

---

[1]مستمسك العروة الوثقى، ج۶، ص: ۲۵۱؛«(مسألة ۵۸): يجوز في كُفُوًا أَحَدٌ أربعة وجوه: (كفُؤًا) بضم الفاء و بالهمزة، و (كفْءًا) بسكون الفاء و بالهمزة و كُفُوًا بضم الفاء و بالواو، و (كُفْوًا) بسكون الفاء و بالواو، و إن كان الأحوط ترك الأخيرة».

[2]فدکیه

لزوم بررسی انتساب قول به تواتر عشر به نهایه علامه در کتاب مفاتیح الاصول

از چیزهایی که عجیب است و قبلاً گفته ام و دوباره باید تحقیق کنیم، این است: اگر سهوی شده فبها، اما اگر سهوی نشده در فضای کلاس قرائات خیلی مهم است. ببینید صاحب مفاتیح الاصول سید محمد مجاهد رضوانالله علیه بعد از اینکه بحث قرائات را میآورند، چند تنبیه میآورند. در تنبیه خامس مطلبی دارند. اگر ما این حرف را پیدا کنیم خیلی مهم است. ولی تا به حال من که پیدا نکردهام، بلکه خلاف آن را پیدا کردهام. حالا من آن را عرضه میکنم؛ شما جوان هستید دنبال کار را بگیرید.

> **الخامس اختلف الأصحاب في جواز قراءة أبي جعفر و يعقوب و خلف التي هي كمال العشرة على أقوال الأول أنه يجوز قراءتها مطلقا كما يجوز قراءة السبعة و هو لنهاية الأحكام و الذكرى و الدروس و الجعفرية و جامع المقاصد و الروضة و المقاصد العلية و ادعى في الروضة و غيره أنه المشهور بين المتأخرين. و لهم وجهان أحدهما ما تمسك به في غاية المأمول و الذكرى من أنها متواترة كالسبعة و ثانيهما ما تمسك به في جامع المقاصد و الروضة و المقاصد العلية من أن الشهيد و العلامة شهدا بتواترها و لا يقصر عن ثبوت الإجماع بخبر الواحد و زاد في الروضة فقال إن بعض محققي القراء من المتأخرين أفرد كتابا في أسماء الرجال التي نقولها في كل طبقة و هم يزيدون عما يعتبر في التواتر** [1]

«الخامس اختلف الأصحاب في جواز قراءة أبي جعفر و يعقوب و خلف التي هي كمال العشرة على أقوال»؛ یعنی در سبع اتفاق دارند و در عشر اختلاف دارند.**«الأول أنه يجوز قراءتها مطلقا كما يجوز قراءة السبعة و هو لنهاية الأحكام و الذكرى و الدروس و الجعفرية و جامع المقاصد و الروضة و المقاصد العلية»؛**درحالیکه در اینجا ما تنها شهید اول و شهید ثانی و محقق ثانی را سراغ داشتیم. اما ایشان برای جواز تواتر عشر این همه اسم بردهاند. اولی آن خیلی مهم است و مقصود من است. نهایه علامه. لذا دنبالهٔ آن این را فرمودند و باز تصریح میکنند؛ دلیلشان چیست؟

«و لهم وجهان أحدهما ما تمسك به في نهاية الاحكام[2] و الذكرى من أنها متواترة كالسبعة».

شاگرد: به جای نهایة الاحکام، غایة المأمول آمده است.

استاد: در کتاب من به‌صورت اختصاری نوشته شده است. قبل از این خود نهایة الاحکام را نوشته بود. البته در ادامه تصریح روشن‌تری می‌کنند. یعنی مبهم نیست که چه کسی را می‌گویند.

«و ثانيهما ما تمسك به في جامع المقاصد و الروضة و المقاصد العلية من أن الشهيد و العلامة شهدا بتواترها»؛ تواتر عشر،**«و لا يقصر عن ثبوت الإجماع بخبر الواحد».**

سؤال ما این است که علامه در هیچ کجا به تواتر عشر شهادت ندادند. در اجازاتشان نیست. اجازه ایشان به سبع ابن مجاهد می‌رسد. ایشان می‌گویند از نهایة الاحکام نقل می‌کنم. خب عبارت نهایة الاحکام چیست؟ «التاسع: يجب أن يقرأ بالمتواتر من القراءة وهي السبعة، و لا يجوز أن يقرأ بالشاذ و لا بالعشرة[3]». آیا نسخه صاحب مفاتیح تفاوت داشته؟! نمی‌دانم. همچنین از سائر عبارات علامه دور است. من هفت-هشت عبارت علامه را در فدکیه آورده‌ام. در ذهن شما باشد که آیا در مفاتیح الاصول سهوی اتفاق افتاده که فرموده‌اند علامه به تواتر عشر شهادت داده‌اند؟ خب سهو زیاد می‌شود و مانعی هم ندارد؛ یک چیزی در حافظه ایشان بوده و بعد هم آن را نقل کرده‌اند. اما اگر مستند باشد و ما بتوانیم آن را پیدا کنیم از نظر فضای فقهی خیلی مهم است. یعنی علامه هم مثل شهید اول محکم بگویند عشر متواتر است. شهید اول که محکم در ذکری فرمودند: «لثبوت تواتر العشر». در عبارتشان هیچ تردیدی نبود.

در اینجا –مفتاح الکرامه- که «احبها» را خوانده‌ایم، منظور در میان سبع است. مراد عشر نیست. **«و أحبّها إلىّ قراءة عاصم بطريق أبي بكر بن عيّاش و طريق أبي عمرو ابن العلاء فإنّهما أولى من قراءة حمزة و الكسائي»**؛ اولویت ِدر اختیار مراد است.**«لما فيهما من الإدغام و الإمالة»**؛ امالة‌هایی که ادا آنها سخت است. حفص در کل قرآن کریم تنها یک جا امالة کرده است. همان را هم که من می‌خوانم هیچگاه امالة نمی‌کنم و می‌خوانم! می‌گویم پس چطور حفص می‌خوانی؟!

«بِسْمِ اللَّهِ مَجْراها و َمُرْساها[4]». شما هم «مجریها» نمی خوانید. و حال آنکه حفص در اینجا امالة کرده است.اما قرائات دیگر به این صورت نیست؛ باید بدانید که کجا امالة کرده و کجا نکرده.

شاگرد: ما که امالة نمی‌کنیم اما محدوده آن چقدر است؟

استاد: کسانی که می‌گویند در نماز باید رعایت شود، در موضع امالة حفص، اگر در نماز قرائت حفص را می‌خوانید باید رعایت کنید. مگر اینکه به غیر قرائت او رجوع کنید. این در فضای فن خودشان است. فقه فضای دیگری است. ولی در فن خودشان می‌گویند که لازم است.

---

[1]مفاتيح الأصول ص۳۲۶

[2]مقرر: نسخه استاد اسامی کتب را به‌صورت مختصر آورده است، اما در نسخه دیجیتال کتابخانه مدرسه فقاهت اسامی کامل ًذکر شده است. اما در این قسمت اسمی از نهایة الاحکام نیامده است.

[3]نهاية الإحكام، ج١،ص٥٦٥

[4]دوه ٤١

احتمالی دیگر در عبارت علامه؛ «احب القرائات عندی...»

شاگرد۲: طریق ابی عمرو در سبع صغری نیست؟

استاد: سوسی و دوری از طریق یزیدی. دو تا از آن چهارده روایتی که حافظ می‌گویی دوری و سوسی است. اتفاقا روایت دوری و سوسی در سودان خیلی رواج دارد. وقتی عربستان مصحف حفص را چاپ کرد بین آن‌ها چند سال کشمکش بود که چه کار کنند. بعد شروع کردند مصاحف دیگر را هم چاپ کنند. اولین مصحفی را که مطبعه عربستان بعد از مصحف حفص چاپ کرد به نظرم مصحف ورش بود. مصحف بعدی دوری بود. یعنی حتی از قالون هم زودتر بود. الآن شده ده مصحف؛ در سایت رسمی مطبعه مصاحفشان ده مصحف هست. الآن هر دوی مصاحف سوسی و دوری هست.

شاگرد: عبارتشان این است: قرائت عاصم به طریق ابی بکر و طریق ابی عمرو.

استاد: در اینجا اصلاً از اصطلاح طریق و روایت و وجه استفاده نکرده‌اند. بلکه آن را به‌معنای لغوی خود به کار می‌برند. در اصطلاح قراء می‌گویند قرائت، روایت، طریق. قرائت برای امام ٌفی القرائه است که مجاز است اختیار داشته باشد، چون متخصص است. اما راوی اصلاً مجاز نیست که اختیار داشته باشد. البته متجزی ممکن است اما به‌صورت مطلق نه. لذا حفص و ابن شعبه راوی هستند وروایت دارند نه قرائت. بعد از روایت طریق است. سوسی و دوری راوی هستند.

شاگرد: اینکه علامه فرمودند طریق ابی عمرو، منظور روایت ابی عمرو از عاصم است؟

استاد: ببینید هر دوی آن‌ها روی اصطلاح به کار نرفته است. اگر من بخواهم روی اصطلاح امروزی ها بخوانم، به این صورت می‌خوانم: «و احبها الی ّقرائه عاصم بروایه ابی بکر بن عیاش و قرائه ابی عمرو بن علاء»، چون ابی عمرو قرائت دارد، نه طریق. طریق برای بعد از راوی است.

شاگرد: ابی عمرو از عاصم روایت دارد.

استاد: جدای از این چهارده تا می‌گویی؟

شاگرد: بله.

استاد: بله، ابوعمرو از شاگردان عاصم بوده است. جمله‌ای که از ربیع الابرار هم گفتی عرض می‌کنم.

شاگرد: بنابراین عبارت به این معنا می‌شود که از روایاتی که از عاصم نقل شده، روایت ابی عمرو را می‌پسندند؟ ولو از غیر سبع صغری باشد.

استاد: این فرمایش شما محتمل هست. یعنی مقصودشان از طریق ابی عمرو، طریق او از عاصم باشد. ولی با صدر کلام جور در نمی‌آید. چون قبل از این‌که بگویند «احباء الیّ» از سبع اسم بردهاند. اگر ابوعمرو بن علاء جزء راوی از عاصم بشود، شش تا می‌شوند. یعنی چون قبل از این عبارت هفت قرائت را فرمودند و قطعاً یکی از این هفت نفر ابوعمرو است. بعد حالا اینجا بگویند احباء قرائه عاصم از طریق این دو؟!

شاگرد: چرا کم بشود؟ قرائت عاصم را داریم، و می‌خواهم آن را از طریق ابی عمرو نقل بکنم. یعنی غیر از سبع صغری است. یعنی در قرائت هم من طریق دیگری را بپسندم، نه حفص را.

استاد: احتمال فرمایش شما به صفر نرسیده است. اما تناسب با فضایی که خود ابوعمرو از سبع است، ندارد. منظور من این است. بخصوص در آن چیزی که علامه قبول دارند. علامه سند خودشان را به السبع ابن مجاهد می‌رسانند. از چیزهایی که ابن مجاهد بصورت متواتر از عاصم نقل می‌کند، هیچکدام ابوعمرو نیست.

شاگرد: در چهارده تا هم در برخی از موارد خلف را جزء راوی می‌آورند.

استاد: مانعی ندارد. خلف هم راوی از سبع است و هم خودش جزء عشر است.

شاگرد: اینجا هم مثل همان جا می‌شود.

استاد: مانعی ندارد. واقعاً به این صورت است که ابوعمرو هم می‌تواند راوی از عاصم باشد و هم در تخصص به آخرین حد مجاز رسیده که می‌تواند اختیار القرائه داشته باشد. اما با سیاق عبارت علامه چه طور می‌شود؟ ایشان که می‌گویند «احباء» یعنی «احب السبع الیّ قرائه عاصم بطریق ...و طریق...»، شما بخاطر کلمه طریق، هر دوی آن‌ها را به عاصم می‌زنید. و حال آن‌که در زمان علامه قرائت عاصم از طریق ابی عمرو اشتهار داشته ای ندانشته؟ این همه کتاب هست. ببینیم که اشتهار داشته ای ندانشته. یعنی بگویند ما به قرائت خود ابوعمرو کاری نداریم، ما به راوی‌ای که ابوعمرو از عاصم کرده کار داریم. الآن شما می‌توانید در النشر، در سبع صغری و سبع کبری، عشر صغری و عشر کبری و مازاد آن‌ها بگردید. ببینیم که در همه این‌ها چندتا است که ابوعمرو بن علاء از عاصم روایت کرده است. یعنی قرائت عاصم باشد از طریق ابوعمرو. اگر زیاد است و در زمان ایشان هم متداول بوده، خب می‌گوییم زیاد بوده و منظور ایشان هم از طریق دوم، همان عطف به طریق ابوبکر بن عیاش است. اما اگر کم باشد؛ یعنی آن روایات ابوعمرو بن علاء از عاصم در فضای قرائات زیاد نباشد، علامه چیزی نمی‌گویند که در زمان خودشان متداول نبوده است.

شاگرد۲: ظاهراً تحفظ داشتند که اصطلاح قرائه را رعایت بکنند. چون در ادامه می‌گویند «اولی من قرائه فلان». لذا تعبیر طریق احتمال آقا را تقویت می‌کند.

استاد: نزد من برعکس است. من «هما» را به «قرائتین» زدم. یعنی «فانهما»؛ قرائت عاصم به طریق ابن عیاش و قرائت ابوعمرو، «اولی»؛ « فان هما » یعنی قرائتین از سبع، اولی از قرائت آن دو سبع دیگر است. یعنی فقط صحبت از سبع است. یعنی احب القرائات در سبع، نسبت به آن دو قرائت، این دو قرائت است.

شاگرد: دراین‌صورت منظور ابوعمرو با آن دو روایتش می‌شود؟

استاد: بله. سوسی و دوری هم خودشان یک واسطه دارند. شاگرد ابوعمرو نبودند. زیدی شاگرد ابوعمرو بوده، این‌ها راوی هایی هستند بالواسطه. می‌دانید در چهارده روایت، راوی هایی داریم بالواسطه، مثل حفص و ابوبکر، و راوی هایی داریم با واسطه. مثل راوی‌های ابن کثیر و ابوعمرو.

شاگرد: عرضم این است که تناسب اقتضاء نمی‌کند که بفرمایید وقتی ابوعمر در دو طریقش ای یک طریقش را نگفته باز موی می‌شود که راوی بودن او مد نظر است؟ چون نسبت به عاصم می‌گویند قرائت عاصم به طریق ابوبکر شعبه، ولی وقتی ابوعمرو که می‌رسد، اگر آن قرائت منظور بود باید می‌فرمود به هر دو طریقش ای به یک طریق خاصش. درحالی‌که چیزی نگفته است.

استاد: لازم نیست که بگوید. در اصطلاح به این صورت می‌گویند: «اذا اتفق الراویان سمی القرائه، اذا اختلفا سمی الراویه». ایشان می‌گویند احب القرائات در جایی است که ابوعمرو قرائت داشته باشد. یعنی هر دو بر آن متفق باشند. علی ای حال احتمالی است که ما روی آن تأمل می‌کنیم. مخصوصاً تفحص می‌دانی آن را باید ببینیم. یعنی به زمان علامه برویم و ببینیم در خارج قراء می‌گفتند ابوعمرو این را از عاصم روایت کرده. اگر این را پیدا بکنیم احتمال خیلی خوبی است. قشنگ جلو می‌آید. اما اگر در کتب متداول پیدا نشود، می‌گوییم خب چطور می‌گویید «احب القرائات الی»؟!

اختلاف روایت حفص و ابوبکر در موارد مبتلا به، دلیلی بر تعدد قرائات

از عجائب نکاتی که جدیدا به آن رسیدم این بود: خیلی جالب است. در زمان ما معروف است و می‌گوییم در شرق بلاد اسلام قرائت عاصم را می‌خوانیم. خب قرائت عاصم را جلو می‌اندازند. یکی ازنکاتی که در قرائت عاصم خیلی جالب است، این است؛ صفحه‌ای که برای یک دلیل بر قرائات ایجاد کرده بودم، به بیست و سه دلیل رسیده. یکی از آن‌ها همین است. نکاتی ظریف است که برای کسانی که می‌خواهند تحقیق کنند خیلی مفید است. چشم ها در موارد محل ابتلاء تیز می‌شود. فوری همه از آن نمی‌گذرند. محل ابتلاء کجا است؟ جایی است که باید در نماز بخوانیم. محل ابتلاء وضو و غسلی است که فقها باید فتوا بدهند و باید متشرعه به آن عمل کنند. جالب این است که این آقای عاصم که قاری سبع است، در مهم‌ترین موارد اختلاف قرائت ندارد. یعنی راویِ او دو جور نقل کرده‌اند. خود این دلیل بر این است که نزد آن‌ها و فقهای بعد از آن‌ها هر دو را لازم می‌دانستند. نه این‌که بگویند عاصم هیچ است. یعنی عاصم هر دو را گفته، نه این‌که بگوییم عاصم قرائتی ندارد. قرائت اصطلاحی یعنی «ما اتفق الرواة».

خب مثال‌های آن چیست؟ «وَامْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ[1]»، قرائت عاصم چیست؟ حفص می‌گوید عاصم برای من «ارجلَکم» خواند، ابوبکر ابن عیاش می‌گوید عاصم برای من «ارجلِکم» خواند. ببینید در آیه وضو به این مهمی، عاصم قرائت ندارد. قرائت به‌معنای اصطلاحی مراد است. یعنی «ما اتفق الرواة». عاصم قرائت ندارد، روایت دارد. این‌ها خیلی مهم است. خب چرا سر و صدای آن در نیامد؟! یعنی بگوییم یا آن درست است یا آن. مرحوم آقای شهیدی گفتند شاید یکی از ادله‌ای که قبل از قرن دهم شیعه مدافع قرائت ابوبکر بودند، به‌خاطر این است که «ارجلِکم» خوانده است. درحالی‌که به این صورت نیست. اصلاً فضا این نبوده. این یک مورد.

آیه بعدی: «وَلا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ[2]»، «يَطْهُرْنَ» یا «یطهّرن»؟ طهر کافی است یا باید غسل هم بکند؟ قرائت عاصم چیست؟ حفص می‌گوید عاصم برای من خواند «حتی یَطهُرن»، ابوبکر بن عیاش می‌گوید عاصم برای من «حتی یطهّرن» خواند. در این آیه به این مهمی عاصم که قرائت واحد ندارد. درحالی‌که محل ابتلاء است. یعنی همه چشم ها تیز می‌شود که عاصم چه می‌خواند. خب چشم ها تیز شود، چون در آن زمان برای آن‌ها واضح بوده که عاصم در اینجا دو مختار داشته است. همانطوری که قرطبی می‌گوید. قرطبی در مقدمه تفسیرش می‌گوید: خود این هفت تا خودشان چقدر مختار دارند! لازم نکرده هر قاری یک مختار داشته باشد. بلکه به تناسب ها اختیاراتی دارد. این محل ابتلاء بودن خیلی مهم است.

مورد بعدی سوره مبارکه توحید است. «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ[3]». عاصم در اینجا قرائت ندارد. بلکه روایت دارد. حفص می‌گوید عاصم برای من «کفُوا» خواند، ابوبکر ابن عیاش می‌گوید برای من

«کفؤا» خواند. مجمع البیان را نگاه کنید. روشن است. سوره توحیدی که مرتب تکرار می‌شود! معلوم می‌شود که عاصم هر دوی آن‌ها را گفته است و دو مختار داشته است.

موارد دیگر: «لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ[4]». متشرعه مرتب چهار قول را می‌خواندند. الآن علامه می‌گوید «احب القرائات»، ملافتح الله در خلاصه المنهج فرمودند قرائت ابوبکر در غایت شهرت است. خب یعنی آن هایی که آن قرائت را می‌خواندند با ما فرق می‌کردند. ما می‌خوانیم «لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ»، اما آن‌ها همین قرائت عاصم را از طریق ابوبکر به این صورت می‌خواندند: «لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِي دِينِ». قرائت عاصم دو راوی دارد؛ ابوبکر بن عیاش می‌گوید «و لی دین»، حفص روایت کرده «و لِیَ دین». ریز به ریز این‌ها روشن و منضبط است.

«وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُطُ[5]» که در رسم المصحف به صاد نوشته شده است. قرائت عاصم کدام یک از این‌ها است؟ در مصحف که با صاد نوشته شده؟! ما که الآن حفص می‌خوانیم کدام یک را می‌خوانیم؟

شاگرد: به سین می‌خوانیم.

استاد: چرا به سین می‌خوانیم؟ چون در مصحف بالای آن «س» نوشته شده است. به ما هم می‌گویند وقتی بالای صاد، «س» نوشته شده است، یعنی شما به سین بخوانید. اگر زیر آن نوشته شده بود، اولویت با صاد است. در مصحف سین بالای صاد است. چرا قرائت عاصم را با سین می‌خوانیم؟ چون ما به روایت حفص می‌خوانیم. حفص می‌گوید عاصم برای من «یبصط» را با سین خواند. اما همینجا ابوبکر ابن عیاش می‌گوید عاصم برای من با صاد خواند. یعنی در «یبصط» عاصم قرائت ندارد. در «وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصْطَةً[6]» هم به همین صورت است. چون مصحف ما روایت حفص است، در ضبط المصحف به روایت حفص «س» بالای آن است.

همینجا اگر مصحف ابوبکر که در سعودی چاپ شده را نگاه کنیم، دیگر بالای آن «س» نیست. چون روایت شعبه ابن عیاش است، او که از عاصم صاد را نقل می‌کند. لذا در آن جا «س» بالایش ندارد. قبلاً رجوع به «س» آن آخر کار، عرض شد. در مصحف‌های ما، آن آخر ندارد چون سبع صغری است. بعضی از مصاحف هست که زیر «المصیطر»، سین گذاشته چون سبع کبری است. در اینباره قبلا صحبت شد.

---

[1] المائده ۶

[2] البقره ۲۲۲

[3] الاخلاص ۴

[4] الکافرون ۶

[5] البقره۲۴۵

[6] الاعراف ۶۷

فضای تلوت به مرادف و تأثیر آن در ابوعمر بصری

اگر این اصطلاحات در ذهن شریفتان باز شود می‌بینید چقدر منضبط است. متأسفانه غالب مواردی‌که اشخاص چیزی می‌گویند برای این است که مقدمات کلاسیک بحث، با این انضباط و دقت در دستشان نبوده است. خود فضاها خیلی مهم است. یادتان هست که عرض کردم ابن حزم می‌گفت اگر مالک متوجه بود که چه می‌گویی کافر بود؟! زیاد عرض کردم. درحالی‌که اگر در زمان مالک بودیم نمی گفتیم مالک کافر است. چون که فضا عوض شده الآن می‌گویی کافر بوده. یکی از آن‌ها همین زمخشری است. زمخشری در ربیع الابرار نقل می‌کند. البته ابن عیینه نیست، نقل ابن عیینه

با نقل شجاع بن نصر فرق می‌کند. ابن عیینه[1] که می‌گویی خواب دیدم. می‌گویی حضرت را خواب

دیدم و فرمودند قرائت ابی عمرو را بخوان. شجاع بن نصر[2]می‌گویی از ابوعمرو بن علاء پرسیدم چطور قرائت را یاد گرفتی؟ می‌گویی من مدام ناراحت بودم. مدام طلب می‌کردم «ان أقرأ کما قرأ رسول الله و کما انزل» لذا رفتم و این طریقه را آوردم. خب چه طریقی آورده که سوسی و دوری دو راوی آن هستند؟! خب کدام یکی از آن‌ها است؟ نمی‌دانم زمخشری به این نکته توجه داشته یا نه؟

دقت کنید؛ زمان ابوعمرو واضح بود که مثل انس به این صورت می‌خواند: «إنّ ناشئة اللّيْلِ هي أَشَدّ وطْئاً وأَصوب قيلا». «قيل له ما هو اصوب؟ هو ما اقوم قيلا!». گفت: «إن أقوم، وأصوب، وأهيأ، وأشباه ذلك واحد». ابوعمرو بن علاء خودش انس را دیده است. یعنی زمانی بود که امثال انس به این صورت می‌خواندند. او در آن فضا می‌گوید به این صورت نمی‌شود؛ من باید متخصص بشوم و کما انزل را ببینم. یعنی از این مرادفات سبعه احرف فاصله بگیرم. حالا اگر زمخشری بعد از سال‌ها بگوید این یکی از «کما انزل»ها است. درصورتی‌که او فاصله گرفته و اصلاً منظور او این نبوده است. لذا خود ابوعمرو بصری دو راوی دارد. یعنی قرائات مختلف دارد.

---

[1]ربيع الأبرارونصوص الأخيار، ج٢،ص٢٢۶ ؛«ابن عيينة : رأيت رسول الله صلّى الله عليه وسلّم في المنام فقلت: يا رسول الله قد اختلفت عليّ القراءات فعلى قراءة من تأمرني اقرأ؟ فقال:اقرأ على قراءة أبي عمرو».

[2]شرح مقامات الحريري (٣/ ٢٠١)؛ «وأما قراءته وإعرابه المذكوران في المقامة، فإن شجاع بن نصر، قال: قلت لأبي عمرو: كيف طلبت قراءة القرآن؟ قال: لم أزل أطلب أن أقرأه كما قرأه رسول الله صلى الله عليه وسلم، وكما أنزل عليه، فقلت له: وكيف ذلك؟ قال: هرب أبي من الحجّاج، وأنا شابّ، فقدمنا مكة، فلقيت بها عدّة من التابعين ممّن قرأ على أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم، مثل مجاهد وسعيد بن جبير وعطاء وغيرهم، فقرأت عليهم القرآن، وأخذت العربية عن العرب الدّين سبقونا باللحن، فهذه التي أخذت بها قراءة رسول الله صلى الله عليه وسلم، فاشدد يدك بها».

دفاع محکم مرحوم طبرسی از ابوعمرو در قرائت «ان هذین لساحران»

دومین چیزی که جالب است، در مجمع البیان، سوره مبارکه طه است. ابوعمرو یک قرائتی دارد که خود علماء سنی به او تاجم کرده‌اند. مرحوم طبرسی استاد قطب راوندی است. قطب راوندی که در فقه القرآن فرمودند «علی مذهبنا لا یحتاج إلی ذلک لأنا نعمل بالقراءتین[1]»، استادشان طبرسی هستند. در اینجا می‌گویند: «زیف الزجاج هذه القراءة». ابوعمرو «ان هذان» نخوانده است. خوانده «ان هذین لساحران». زجاج گفته چه شد؟! قرآن را تغییر می‌دهید؟! می‌خوانی «انّ‌هذین»؟! ما قبول نداریم. این را زجاج گفته است. مرحوم طبرسی از ابوعمرو دفاع می‌کند. عبارت خیلی مهمی است. می‌فرمایند:

> **هذا غیر صحیح عند أهل النظر فإن أبا عمرو و من ذهب من القراء مذهبه لا یقرأ إلا بما أخذه من الثقات من السلف و لا یظن به مع علو رتبته أن یتصرف فی کتاب الله من قبل نفسه فیغیره[2]**

این عبارت مجمع باید با زر نوشته شود. از یک مفسر بزرگی است؛ درجایی که ابوعمرو خلاف رسم المصحف قرائت کرده، به دهن یک عالم سنی می‌زند که چرا به ابوعمرو بد گفتی؟! نه، او از ثقات از سلف است؛ تا نشنیده باشد، که از جیب خودش نمی‌گوید!

شاگرد: ابوعمرو هم مثل حمزه آن عبارت را دارند؟

استاد: بله، یعنی من قرائت نکردم مگر به اثر. «لَوْلاَ أَنَّه لَیْسَ لِی أَنْ أَقْرَأَ إِلاَّ بِمَا قد قرئ بِهِ لقرأت حرف كَذَا كَذَا وحرف كَذَا كَذَا[3]». این از عبارات معروف ابوعمرو است.

شاگرد: این عبارت ابوعمرو فضای انس را بیشتر نشان می‌دهد.

استاد: بله، در آن زمان آن فضا بود ولی او می‌گوید نه. لذا قبلاً عرض کردم این ده نفر و هفت نفر بودند که کاری کردند تا فضا عوض شود. با همت اینها بود که آن فضا از بین رفت و دیگر خجالت می‌کشیدند آنطور بخوانند.

---

[1] فقه القرآن ج۱، ص ۵۵

[2]مجمع البيان في تفسير القرآن - ط دار المعرفة، ج٧، ص٢٨

[3]السبعة: ص ٨٢

توقیفی بودن ترتیب سور و آیات

شاگرد۲: ترتیب سور هم از جانب حضرت رسول است؟

استاد: عدهای حسابی قائل هستند که ترتیب سور هم توقیفی است. از آن طرف به تعبیری سیوطی جمهور میگویند که ترتیب سور به اجتهاد صحابه است. اما ترتیب آیات توقیفی است. صاحب المیزان میگویند که نه، ترتیب آیات را هم قبول نداریم. ایشان ذیل دو آیه تطهیر و آیه اکمال در المیزان بحث کردهاند. میگویند اینطور نیست که حتی ترتیب آیات هم توقیفی باشد. ولی جمهور در ترتیب آیات میگویند که توقیفی است. مجمع البیان میگوید حتی ترتیب سور هم توقیفی است. چون سوره ها را به هم ربط میدهند. بحث مفصلی است.

وقف توقیفی در قرائت قرآن

شاگرد: وقف و ابتدا به چه صورت می‌شود؟

استاد: وقف و ابتدا بحث مفصلی دارد. امروز هم می‌خواستم از منظومه شاطبیه بگویم که وقت گذشت. بخشی از وقف و ابتدا برای فهم است، آن جا بله. اما بخشی از آن برای اقراء است. آن جایی که برای اقراء است حتماً توقیفی است. یعنی مثل خود قرائات به اقراء خود حضرت بر می‌گردد.

شاگرد: مثلاً وقف در آیه «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» از اقراء است؟

استاد: بله، اتفاقا سید رضی[1] در تفسیرشان در این آیه هر دو را تأیید کرده‌اند. فرمودند همانطوری که دو قرائت داریم و هر دوی آن‌ها نازل شده، «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» هم از حیث وقف وابتدا، هر دو را داریم. چرا؟ چون هر دو معنای آن درست است. این را سید رضی در تفسیر خود به نام حقائق التاویل فی متشابه التنزیل دارند.

---

[1]حقائق التاویل فی متشابه التنزیل، النص، ص: ۷

تأثیر معنایی اصول القرائه در لایه‌های بالای زبان

شاگرد: شنیدم یکی از علماء می‌فرمودند در برخی از قرائات هست که آیه «أَنَاْ آتِيكَ بِهِۦ قَبْلَ[1]» را با حالت تفخیم می‌خواند. می‌فرمودند نکته اش این است که جن ها با زور در حکومت حضرت سلیمان بودند لذا این جمله را با تکبر می‌گوید. ایشان می‌خواست بگوید آن قرائت، این تکبر را در خواندن نشان می‌دهد.

استاد: قبلاً در مباحثه مطرح شد که اختلاف در اصول مانند امالـه و ... در معنا تأثیر نمی‌گذارد. یعنی در معنای لغتی و صرف و نحو تأثیر نمی‌گذارد. اما آیا تأثیر دیگری دارد؟ همان جا عرض کردم، برخی می‌گفتند وقتی معنا تفاوت نمی‌کند چه لزومی دارد که جبرئیل یک بار با امالـه بیاورد و یک بار بدون آن بیاورد؟ اینکه لغو است؟ همان جا صحبت بود که همه بحث که معنای لغوی و صرف و نحوی نیست، در سطح بالاتری از زبان هست که انواع ادا در معنا تأثیر می‌گذارد. همینطور است. ولی خب ورش نظر به اینها نداشته است. ورش اصول القرائه دارد که این یکی از آنها است. اصول القرائه یعنی در کل قرآن هست. هر کجا شبیه این برسد ورش این کار را می‌کند. اصلاً ورش در این فضاها نبوده که بخواهد به این صورت بخواند. بلکه استادش تنها به این صورت به او یاد داده است. او هم طبق اصول ورش می‌خواند. شما که به این صورت معنا می‌کنید دارید از فضای اقراء فاصله می‌گیرید. یعنی در فضای اقراء کاری ندارید که معنای آن اینچنین است یا نه. اصلاً کاری به اینها ندارد.

والحمد لله رب العالمین

---

[1] النمل۳۹